بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 21 بهمن 1393

بحث ما در مورد روایات مسئله بود. سه تا روایت را خواندیم صحیحه سلیمان بن خالد. موثقه عباد بن سهیب و موثقه زراره. مرحوم شیخ مضمون این روایات را که از آن استفاده میشد که تا دین ادا نشود، ورثه مالک نمی شوند آن مضمون را حمل کرده بودند بر اینکه نه اینکه ورثه مالک نمی شوند، ورثه مالک هستند حتی در دین مستغرق ولی محجور هستند و جواز تصرف ندارند. خب این جوری، البته خب ایشان یک برهان عقلی ذکر کرده بود که حتما باید ورثه مالک باشند و امثال اینها آن برهان عقلی را ما قبول نکردیم طبیعتا به این بیان این روایات را نیازی نیست آن جوری که مرحوم شیخ حمل می کنند بر اینکه ورثه محجور هستند به آن حمل کنیم. حالا منهای آن جهت که آیا این روایات ناظر به اصل مالکیت ورثه است و توقف اصل مالکیت بر اداء دین است یا توقف جواز تصرف و عدم محجوریت را بیان می کند خب خود این روایت ها سه تا روایتی که خواندیم یک تنافی بین آنها احساس می شد. به خصوص حالا ما دو روایت عباد بن سهیب و روایت موثقه زراره را محور قرار دهیم. در روایت عباد بن سهیب گفته بود لیس للورثة شیءٌ حتی یعدّوا. تا اداء نشود دین ورثه چیزی را مالک نیستند. ولی در روایت موثقه زراره گفته بود اگر ورثه ضامن بشوند دین میت را آن وقت می توانند تصرف کنند مالک می شوند خب این دو تا را چجوری با هم دیگر جمع کنیم این تعارضی که بین اینها هست مرحوم شیخ اشاره می فرمایند که آن روایت موثقه عباد بن سهیب، آن محمول بر غالب هست که غالبا ورثه از خود مال می آیند دین را ادا می کنند. نه اینکه از خارج بخواهند ادا کنند و ماترک را بخواهند خودشان تصاحب کنند. این کأنه محمول به صورت غالب هست. البته اینکه ایشان می فرمایند که محمول به صورت غالب است ظاهرا مرادشان این نیست که ذاتا می خواهند بگویند که اصلا اطلاق ندارد می خواهند بگویند که در مقام جمع عرفی بین این روایت و روایت موثقه زراره این حمل می شود به صورت غالب که ورثه دین را از عین ماترک می دهند و آن را به ذمه نمی گیرند. خب این حملی که مرحوم شیخ می فرمایند. یک وجه دیگری را هم در ادامه اشاره می کنند تعبیرشان این است که ما باید مفهوم غایی روایت عباد بن سهیب را با منمطوق موثقه زراره تقیید کنیم. تعبیری که ایشان دارند این جوری است. البته این تعبیر، یک تعبیر مسامحه آمیز است. من حالا توضیح بدهم ببینید روایت موثقه عباد بن سهیب این است که می گوید لیس للورثة شیءٌ حتی یعدّوا ما علیه من الزکات. خب این منطوقش چیست؟ منطوق جمله عباد بن سهیب، منطوقش این است که تا وقتی که آن را ادا نکردید چیزی را مالک نیستید یا حق تصرف ندارید. مفهومش این است که بعد از ادا کردن حق تصرف دا رید. آن مفهومش که جمله واضحی است. آن که اینجا محط بحث است اطلاق منطوقش است. منطوقش می گوید که قبل از اداء حق تصرف در مال را ندارد ورثه یا اصلا مالک نیستند ورثه. اطلاقش این است که چه زمان تضمین کرده باشند تعهد دین را به زمان گرفته باشند چه نگرفته باشند این تعارض بین اطلاق منطوق روایت عباد بن سهیب است. فرض کنید که ما اگر گفتیم که شما تا روز جمعه باید مدرسه بیایید. این یعنی چه؟ اگر ما این را مفهوم قائل باشیم معنایش این است که بعد از روز جمعه دیگر لازم نیست بیایید. مفهوم غایی این است. ولی اینکه قبل از روز جمعه بیایید به مفهومش ربطی ندارد این منطوق است. تعبیر مسامحه آمیز ایشان مفهوم تعبیر کرده اند. البته فکر می کنم، باید بگویند منطوق جمله اصلا

سوال:... خود غایت را باید ذکر ..

پاسخ: نه غایة را بلکه ماقبل غایة باید قید بخورد.

سوال: ادا کند و .. یعنی یک غایة نداشته باشد

پاسخ: از آن جهت بله. یعنی می خواهید بگوییید که غایة حکم این هست، اطلاقش اقتضا می کند که چیز دیگری حکم را برطرف نمی کند ما بگوییم که نه، چیز دیگر هم حکم را برطرف می کند. آن عیب ندارد. تقیید خود غایة که نتیجتا این می شود که حکم مغیا این نخواهد بود. من تصور می کنم مرحوم شیخ تعبیر مفهوم به کار برده باشد خیلی هم با عنایت بوده است. مسامحه ای نیست که صرفا یک مسامحه صرف باشد چون شاید ایشان می خواهد این را بگوید که دلالت دلیل اول به مفهوم دلالت دلیل دوم منطوق است و منطوق اقوی از مفهوم است و منطوق مقید مفهوم می شود. فکر کنم این جوری می خواهد تعبیر کند. خب اگر مراد ایشان این باشد خب مطلب، مطلب درستی نیست. هر دو از سنخ منطوق هستند ولی خب اطلاقی هست که دیگر. اطلاق آن دلیل اقتضا می کند، اطلاق را با نصوصیت دلیل باید از آن رفع ید کرد. آن اطلاق می گوید که چه زمان باشد چه نباشد جواز تصرف یا ملکیت نیست. آن می گوید که اگر زمان باشد صریحا می گوید که زمان کفایت می کند. دلیلی که دال بر کفایت زمان برای جواز تصرف است آن دلیل نص در کفایت زمان هست این دلیل آن دلیل را تقیید می کند مطلبش تمام است ولی به خصوص اگر این دو تا دلیلی که مرحوم شیخ آورده اند را کنار هم بگذاریم این است که صورتی که شخص ادا نکرده است، و می خواهد زمان حاصل بشود این یک صورت نادری است. ما از تحت دلیل که می گوید جایز نیست تصرف کند یک صورت نادری را داریم خارج می کنیم. اگر ذاتا هم تقیید دلیل بگوییم جایز نیست اخراج یک صورت نادر از تحت دلیل اخراج خوب و پوست کنده ای است و اخراج فرد نادر از تحت دلیل جزو روشن ترین مصادیق جمع عرفی است. البته ملاحظه می فرمایید از نحوه استدلال مرحوم شیخ به دست می آید که ایشان زمان را به معنای زمان اصطلاحی شرعی که باعث می شود که دین از عهده غریم خارج شده و به عهده ضامن بیاید ندانسته ام و الا اگر زمان را به معنای این زمان شرعی بگیریم، خب اصلا بین این دو تا تنافی وجود ندارد چون آن فرض که می گوید شما تا ادا نکردید در دین نمی تانید تصرف کنید مراد از اداء، اداء خارجی که خصوصیت ندارد. اگر مثلا آن دیّان ابراء ضمه کردند، قطعا می شود تصرف کرد. مراد اداء مقدمه است برای اینکه ذمّه میت بری بشود حالا بری شدن ذمه میت به هر نحوی به دادن اجنبی باشد به دادن خود ورثه باشد به برائت ابرائی که دیّان می کنند باشد یا به زمان باشد. زمان هم یک نحوه ابراء است اگر زمان شرعی باشد. از کلام مرحوم شیخ از جاهای مختلفش کاملا مشخص است که ایشان زمان را به معنای زمان شرعی نگرفته اند. زمان را به عنوان یک نوع تعهدی گرفته اند که با وجود این تعهد هم هنوز دین میّت موجود است و ذمه میت بری نشده است. خب ممکن است شما بگویید که شاید چرا زمان را به معنای زمان شرعی نمی گیرید. زمان را به معنای زمان شرعی بگیرید که اصلا بین اینها تنافی نباشد که به این بحث های اطلاق و تقیید و امثال اینها ما مواجه شویم. الا ان یضمنوا، یعنی مگر اینکه ضامن شرعی دین بشوند. خب ان قلت که در این روایت هیچ صحبتی از اذن غرما نیامده است. رضایت غرما نیامده است. حالا قبل از این، این نکته را عرض کنم. مرحوم شیخ ضمان را که ضمان غیر شرعی گرفته است با این حال قید کرده است که جواز تصرف را در اینکه به شرطی که غرما راضی باشند. یا اجازه صریح بدهند یا رضایتشان با شاهد حال احراز شده باشد. این قید برای چه هست؟ من فکر می کنم که وجه مطلب این هست که یک سیره عقلایی و ارتکاز عقلایی وجود دارد که در مالی که متعلق حق غیر هست نمی شود تصرف کرد تا وقتی که صاحب حق اجازه نداده باشد. ایشان می گوید که این سره عقلایی و این ارتکاز به منزله مقید لبّی برای این روایت است. روایت ولو صریحا به دلالت لفظیه، لفظ اذن غرما را ذکر نکرده است ولی همان سیره عقلایی که اجازه دیّان را در جواز تصرف در مال، فرض هم این است که دین مال می شود دیگر. با مرگ میت دین هایش حال می شود و فرض هم این است که طرف راضی نیست یعنی رضایتش احراز نشده باشد. رضایتش احراز نشده باشد نمی شود در مال تصرف کرد. این روایت، در مقام ردع آن سیره عقلا نیست. آن جور سیره و ارتکازات عقلایی نیاز به یک دلیل صریح برای رد دارد به این جور ارتکازات نمی شود بر او رد کرد. این توضیح کلام شیخ. ولی اصل اینکه این ضمان آیا ضمان شرعی است یا نیست خود همین نیاز به بحث دارد. خب عرض کردم مکن است شخصی بگوید که اینکه در این روایت هیچ قید رضایت غرما را ذکر نکرده است این دلیل بر این هست که مراد ضمان شرعی نیست. چون ضمان شرعی شرطش این است که غرما راضی بشوند تا این ضمان اثر داشته باشد. لا یقال که اصلا برای اینکه زمان تحقق پیدا کند اذن غرما شرط هست. فانه یقال نه، اذن غرما شرط تحقق ضمان نیست شرط مؤثر بودن ضمان هست. یعنی شرط اینکه این زمان منشأ بشود که ذمه دائن بری بشود او هست و الا ضمان یک اعتبار عقلایی هست به محض اینکه شخص ضامن شد ضمان تحقق پیدا می کند ولی این ضمان اثر ندارد. مطلبی که مرحوم بروجردی هم در بحث وصیت این مطلب را دارند. می گویند قبول موصی له شرط صدق وصیت نیست. وصیت یک مفهومش ایقاعی است اصلا. ولی برای اینکه شرعا این وصیت ممضی باشد و این وصیت اثر داشته باشد، شرطش این هست که موصی له راضی باشند. و فرق است بین وصیت و بیع. بیع اصلا برای اینکه تحقق خارجی پیدا کند یک قرارداد طرفینی است. قرارداد طرفینی است تا دو طرف راضی نباشند اصلا باع صدق نمی کند. ولی وصیت این جوری نیست اوصی صدق می کند ولی صدق اوصی متوقف بر قبول موصی له نیست ولی برای اینکه مثلا فرض کنید در وصیت تملیکیه، برای اینکه ملک موصی له بشود باید قبول کند چون یک قانون عقلایی شرعی است که ملک قهریه در ملک ارث تحقق پیدا نمی کند و همین جوری نمی تواند در ملک موصی له داخل شود. ضمان هم حقیقت ضمان یک حقیقت ایقاعی است. یعنی من تعهد می کنم یک تعهد یک طرفه است.

سوال:...

پاسخ: نه خود ضمان یعنی تعهد کردن.

بحث این است که خود ضمان یعنی اینکه من تعهد کردم که مالی را به عهده من باشد. این ضمان و این تعهد برای اینکه مؤثر باشد، هیچ چیزی در آن شرط است. ولی آن شرط باعث نمی شود که اگر آن شرط تحقق پیدا نکرد اصلا زمان صدق نکند. صدق زمان متوقف بر تحقق آن شرط نیست. خب این اصل تقریب این استدلال. خب البته اگر این جور استدلال کنیم ممکن است شخص بگوید که ضمان ولو صدق می کند ولی مراد از ضمان، ضمانی هست که اثر شرعی داشته باشد. مجرد اینکه، کأنه انصراف ما مدعی شویم بگوییم زمان منصرف هست به ضمان مؤثر شرعی. کما اینکه اگر گفتیم که ضمان ضمانی است که اثر شرعی داشته باشد. مجرد اینکه کأنه انصراف ما مدعی شویم بگوییم ضمان منصرف هست به زمان مؤثر شرعی کما اینکه اگر گفتیم که بعد وصیة یوصی بها أو دین یعنی چی؟ یعنی وصیتی که شرعا نافذ هست. و الا وصیت به زائد بر ثلث هم وصیت است. این جور نیست که شخصی به زائد بر ثلث اگر وصیت کند وصیت نکرده است. وصیت کرده است ولی من بعد وصیه یوصی بها أو دین ظاهرش این است که وصیتی که شرعا تنفیذ شده است. شرعا برایش اثر بار شده است. اینجا هم مراد از ضمان شما می گویید که ضمان صدق می کند عیب ندارد. صدق می کند همین جور هم هست ما در این چیز نیستیم که ضمان صدق می کند ولی ظاهر الا من یضمنواف یعنی ضمانی که شرعا مؤثر است و ضمان اگر بخواهد شرعا مؤثر باشد باید رضایت غرما را همراه داشته باشد. این یک پاسخ که بگوییم که از این قرینه، قرینه نمی شود برای اینکه شما ضمان را ضمان اصطلاحی و شرعی نگیرید. یک پاسخ دیگر ممکن است شخص بگوید که چه کسی گفته است که غرما باید رضایتشان وجود داشته باشد. اطلاق بعضی از ادله اقتضا می کند که در ما نحن فیه لا اقل، اگر ورثه و ولی میت ضامن شد ولو غرما هم راضی نباشند، دین میت بری بشود و بر عهده ورثه بیاید. خود اینکه شما مفروغ عنه گرفتید که شرط نفوذ زضمان، بله در جای دیگر شرط نفوذ ضمان این هست که آن غرما راضی باشند. ولی در ما نحن فیه اینکه ورثه، خب حالا این جهت باعث می شود که ما یک مقدار روایاتی که در این مسئله است را بخوانیم ببینیم آیا از این روایات استفاده می شود که اطلاق دارد یا خیر.

سوال:.... ببینید شک موقع است شما ضمان را تعهد دادن معنا می کنید. بله عقلا می گویند که وقتی من تعهد دادم چه طرف مقابل قبول کند یا نکند من تعهد داده ام. ولی یک موقع است که می فرماید که ضمان یعنی یک چیزی به ذمه من بیاید.

پاسخ: نه نمی گوییم این را

سوال: ولی در حالی که ضمانی که مراد ما هست یعنی اینکه من مشغول الذمه بشوم.

پاسخ: نه ضمان به این معنا نیست. ضمان فعلی از افعال است. یعنی الا ان یضمنوا یعنی تعهدی از جانب ورثه حاصل شود

سوال: معنای لغوی اش را می فرمایید؟

پاسخ: نه یضمنوا یعنی فعلی از افعال از او سر بزندو این فعل صدق می کند، نه فعل نیست حالتی است

شاگرد: نخیر ..... یک فعلی است که یک نتیجه ای دارد. یعنی یک کاری کنم که مشغول الذمه بشوم من باید یک کاری کنم

پاسخ: به این معنا می گیرید. ضمان به این معنا نیست که کاری کنم ک مضغول الذمه بشوم.

سوال:....

پاسخ: ما می گوییم که معلوم نیست این روایت به این معنا باشد.

سوال: شما می فرمایید که ... عقلا ضمان را فارغ از قبول می گویند صدق می کند ما باید اول بفهمیم که معنای لغوی ضمان چیست.

پاسخ: زمان یعنی تعهد کردن چیزی را به عهده گرفتن

سوال: به چه دلیل تعهد کردن

پاسخ: حالا اجازه دهید من روایت را می خوانم و ادعای ما در روایات روشن می شود.

روایات در ابواب الدین و القرض است من از جامع احادیث دارم می خوانم جلد 23 صفحه 386. روایت

**عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یموت و علیه دینٌ فیضمنه ضامنٌ للغرماء.**

یک ضامنی آن را ضامن می شود. امام علیه السلام می گوید

**اذا رضی به الغرما فقد برء ذمة المیت**

پس ضامن شدن ضامنی برای غرما دو فرض دارد. ممکن است رضی به الغرما و ممکن است لم یرضی به الغرما. پس ضامن شدن اختصاص به صورتی ندارد که شرایط هم حاصل شده باشد. شرط می کند اذا رضی به الغرماء فقد برء ذمة المیت. خب این،

سوال:..... اگر راضی نبودند مالک نمی شوند..

پاسخ: خب این معنایش همین است دیگر. پس بنابراین این یضمنوا مراد صورت برائت ذمه ممکن است بگوییم که نیست. خب این یک مطلب

سوال: ببخشید از این روایت چه استفاده می شود

پاسخ: استفاده می شود که مجرد ضمان ضامن، یضمنه ضامنٌ صورتی نیست که ضمان هم شرعا حاصل شود اعم است. امام علیه السلام قید می زند. اذا رضی به الغرما یضمنه ضامنٌ را امام مقسم قرار می دهد به دو صورت. می گوید اذا رضی به الغرما، کأنه دو صورت دارد. یضمنه ضامنه فیه صورتان یکی اینکه اذا رضی به الغرما و اذا لم یرضی به الغرما، پس صورتی که لم یرضی به الغرما هم داخل در ضامنه ضامنٌ هست. حالا بحث داریم یک قدری صحبت در موردش می کنم اجازه دهید.

این یک روایت. ولی یک سری روایت بعدی اش را ملاحظه بفرمایید این روایت، روایت صحیحه عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله شکی در آن نیست. روایت بعدی روایت احمد بن محمد عن فضاله عن ابان عن اسحاق بن عمار من مراجعه نکردم به تهذیب مستقیم ببینم این عبارتش عین عبارت تهذیب هست یا عبارتش یک شکل دیگری است؟ حالا ان عبارت قبلی، روایت قبلی که می خواندم، روی الحسن بن محبوب عن الحسن بن صالح الثوری عن ابی عبدالله علیه السلام هم آن مطلب را نقل کرده اس. که حسن بن صالح ثوری را ما قبلا بحثش را کردیم که امامی نیست. غیر امامی است ولی علی القاعده اکثار روایت حسن بن محبوب از حسن بن صالح ثوری را بشود دلیل بر وثاقت حسن بن صالح ثوری دانست هر چند جزو چیزهای فاسد بوده است. رأس زیدیه صاحلیه این را چیز کرده است. ولی به نظر می رسد که بشود وثاقتش را با اکثار روایت حسن بن محبوب اثبات کرد. خب حالا آن بماند. روایت دوم این هست که فیقول ولیه علی دینک، این تعبیر را، تعبیر تهذیب چه شکلی است؟ سندش

شاگرد: عنه

پاسخ: آهان عنه من دنبال همین بودم. خب که تعبیر عنه دارد یا تعبیر چیز، سند قبلی اش کیست؟

شاگرد:...

پاسخ: حالا این روایت هار ا بخوانید چون احمد بن محمد روایتش از فضاله چیزی نیست. فضاله جزو مشایخ حسین بن سعید و آن طبقه است. علی بن مهزیار حسن بن سعید حسین بن سعید و اینها است. این باید به آن حسین بن سعید قبلی برگردد. روایت ها را شروع کنید از حسین بن سعید شروع کنید خواندن

شاگرد: حسین بن سعید عن النضر عن قاسم عن جراح مدائنی

احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن حسن بن سمائه عنه عن فضاله عن ابان عن زراره بن اعین. عنه عن حماد بن عیسی

استاد: خود حماد بن عیسی هم جزو مشایخ حسین بن سعید است نه احمد بن محمد بن عیسی

شاگرد:....

استاد: سند بعدی هم عنه دارد؟

شاگرد:....

استاد: این مرجع ضمیر احمد بن محمد نیست. این مرجع ضمیرش حسین بن سعید است. اینجا به هر حال یک اشتباهی رخ داده است در، اینها گاهی اوقات منشأ این اشتباهات این است که فرض کنید یک مجموعه روایتی را از حسین بن سعید شیخ می آورد بعدا به یک روایت جدید برخورد می کند این روایت از جهت مضمونی متناسب با آن روایت حسین بن سعید است. این روایت را می آورد در ذیل روایت حسین بن سعید به خاطر اینکه مضمونش مشابه آن است متناسب آن هست و وقتی آن را وارد می کند غفلت از این می شود که ورود این ایجاد اختلال می کند در روایت های دیگر. گاهی اوقات به نظرم صاحب معالم بعضی جاها این را تذکر داده است که مثلا فلان روایت در حاشیه بود. ن سخه اصلی تهذیب در اختیار صاحب معالم بوده است. قسمت های صوم و زکات و آن جاها پنجاه و خورده ای موارد از نسخه اصلی تهذیب به خط شیخ مطالبی را صاحب معالم در منتهی نقل می کند. این ها یکی از مناشی اصلی فاصله افتادن بین ضمیر و مرجع ضمیر وارد کردن یک روایت بعد از تدوین اولیه است. یک تدوین اولیه روایت دارد، یک روایت که وارد می کنند باعث می شود که نظم چیزی به هم بخورد. شبیه همین در وسائل هم گاهی اوقات رخ داده است. وسائل سه تا تحریر داشته است. در این تحریر ها گاهی اوقات یک متن را ایشان وارد می کند به خاطر تناسبی که با آن، گاهی اوقات هم مسئله تناسب نیست من حدس می زنم که این جوری است مثلا یک روایتی را آورده است زیر صفحه یک قدری خالی داشته است. آن جای مناسبی که می توانسته این روایت را وارد کند آنجا بوده است. مثلا یکی دو خط مانده بوده است رفته است صفحه بعد و یک روایت کوتاهی بوده است که آن را می خواسته داخل کند باعث می شود که ایجاد اختلال در مرجع ضمیر باشد.

سوال: مگر اینجا خودش تصریح نکرده با احمد بن محمد؟

پاسخ: نه، عنه عن احمد بن محمد است. من عرض کردم احمد بن محمد...

سوال:. متن روایت.... تقریبا واحد است

پاسخ: آهان این هم همین است می گوید متن روایت واحد است کأنه همین جور است. عمده شما اگر مراجعه کنید اینها گاهی اوقات این روایت ها نحوه تنظیم روایات بیشتر جنبه مضمونی است. یعنی شیخ مثلا از یک منبع اولیه می آید روایت های حسین بن سعید را، روایت های مناسبش را بر می دارد. بعد به منبع دیگر که می رود روایت هایی که مشابه اینها هست را بر می دارد می گذارد ذیل آن روایت. تنظیم و ترتیب روایات بیشتر بر اساس وحدت مضمونی و نزدیکی مضمونی صورت می گرفته است و همین به خصوص عرض کردم اگر آن روایت صفحه بعد رفته باشد و اصلا ندیده باشد خیلی روشن است که ایجاد اختلال خیلی به روشنی ایجاد می شود. به هر حال این احمد بن محمد نیست باید روایت از حسین بن سعید باشد. الحسین بن سعید عن فضاله عن ابان عن اسحاق بن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام. علی القاعده ما باید در ذیل آن در توضیح الاسناد توضیح داده باشیم توضیح الاسناد تهذیب چاپ نشده است ولی در این درایة النور این مقدار هایی که آن زمان نوشته بودم در ذیل تهذیب آمده است. حتما علی القاعده باید ذیل آن توضیح داده شده باشد.

سوال: ... توضیح الاسناد تهذیب در درایه منعکس

پاسخ: منعکس شده است. آن قسمت هایی که آن زمان درایة النور را به اصطلاح بیرون آمد من نوشته بودم بعد از آن اضافات دارد. قسمت اضافاتش نه، ولی آ« قسمت هایی که آن زمان نوشته شده بود آنها در درایة النور وارد شده است. خب عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یکون علیه دینٌ فحذره الموت فیقول ولیه علیّ دینک. قال یبرئه ذلک و ان لم یوصه ولیه من بعده. و قال ارجوا ان لا یعصم و انما اسمه علی الذی یحبسه.

یعنی می گوید که امیدوارم که آن بنده خدایی که از دنیا رفته است به خاطر این دینی که این ولی او انجام نداده است آنجا انشاءالله گیر نیست. آخه این انشاءالله گیر نیست گاهی اوقات به خاطر این است که نفس اینکه به این ولی اعتماد کرده است خود همین چیز بوده است باید از اول می داده است و کوتاهی نمی کرده است ولی امیدواریم همین که کوتاهی از او صورت نگرفته باشد و گناهش به گردن، و انما اسمه علی الذی یحبسه.

سوال:... مانع وصیتش شده است..

پاسخ: نه أرجوا ان لا یعصم. بحث من این است که ارجوا را...

یعنی امیدوارم که میت عاصم نبوده است و انما اسمه علی الذی یحبسه. ارجوا ان لا یعصم یعنی چه؟ لا یعصم المیت. بحث این است که امید دارند که، نه اینکه لا یعصم، امیدوارند این به خاطر اینکه یعنی امید دارم که انشاءالله میت کوتاهی نکرده است. و اعتمادش، اعتماد درستی بوده است حالا این اعتماد خراب از آب در آمده است امیدوارم که اینجوری باشد و از نوع این نباشد که از اول از باب کوتاهی می دانسته است که این آدم خیلی درست و راستی نیست و باز هم به آن اعتماد کرده است و از اول چیز کرده است. ببینید فیقول ولیه علی دینک. ما بگوییم اطلاق این روایت اقتضا می کند که اگر، این روایت با آن روایت عبدالله بن سنان فرق دارد. می گوید فیضمنه ضامنٌ. فیضمنه ضامنٌ ظاهرش این است که ضامن ولی او نیست. اگر ضامن ولی او بود، نمی گفت که یضمنه ضامنه. یک کسی. علاوه بر اینکه اگر اطلاق هم داشته باشد ما بگوییم که تخصیص می زنیم این روایت دیگری که گفته است اگر ولی عهده دار بشود بگوید علی دینه به مجرد اینکه ولی این مطلب را گفت از ذمه آن میت فارغ شده و بلکه این شکلی.

سوال: درگیری ندارد که تخصیص بزنیم چون شرط که نکرده است که اگر ولی بگوید که

پاسخ: نه، اگر فرض کنید که اذا رضی الغرما مراد فیضمنه ضامنٌ اعم از این باشد که حالا یک نکته ای اول بگویم. آن این است که فیقول ولیه علی دینک ممکن است ما بگوییم که از دو جهت بین این دو روایت فرق است. یکی اینکه فیقول ولیه علیه دینک هنگام مرگ دارد می گوید. بعد از مرگ نیست. ممکن است شخصی بگوید که بین بعد و قبل از مرگ فرق است. همین که موقع مرگ کسی این مطلب را ولی بگوید این به عهده اش می آید. خب ممکن است کسی بگوید که اینجا القاء خصوصیت می شود. بگوید هنگام مرگ خصوصیت ندارد اگر بعد از مرگ هم ولی عهده دار شود همین مقدار باعث می شود که از ضمه میت فارغ شود. این را خیلی نمی شود برهان آورد که القای خصوصیت می شود کرد یا نمی شود کرد. این جهت را حالا بگذارید کنار. فرض می کنیم که بین عهده داری ولی در هنگام مرگ و عهده داری ولی بعد از مرگ فرقی نیست. و در هر حال از اطلاق این روایت استفاده می شود که ولو رضایت غرما هم نباشد ذمه میت فارغ می شود. آن روایت گفته بود اگر یضمنه ضامن را گفتیم مراد ولی نیست اصلا که خب الا با هم تنافی ندارد. اگر گفتیم مراد ولی است ولی را هم شامل می شود خب اذا رضی به الغرما مفهوم دارد. لم یرضی به الغرما لم یبرء ذمه المیت. اصلا به بحث مفهوم شرط هم ربطی ندارد ها. چون در مقام تهدید است. در مقام تهدید می گوید به شرطی که غرما رضایت بدهند ذمه میت فارغ می شود ولی آن یک همچین شرطی را نکرده است.

سوال: ... ذمه میت لازمه اش انتقال به ذمه وارث که نیست؟

پاسخ: نه، آن نیست ولی خارجا این جور که نیست هوا و هدر که نمی رود. یبرئه ذلک. یعنی از ذمه میت فارغ می شود. از ذمه میت که برداشته شد من بعد وصیة یوصی بها أو دین می شود زائد بر دین دیگر.

سوال: به قرینه آن لا یحبس. می گوید این دیگر بری شد نه اینکه وضعا از اعمالش برداشته شد تکلیفا این دیگر وظیفه ای ندارد.

پاسخ: یبرء ذلک. آن منافاتی با این ندارد. تنافی ندارند اصلا. او می گوید که ذمه اش آزاد شد و گناهی هم نکرده است. دو تا مطلب مستقل از هم هستند. اصلا تنافی ندارند که، یبرء ذلک او می گوید برائت ذمه میت متوقف است بر رضایت غرما این می گوید که متوقف نیست. حالا ادامه روایت را بعدا بخوانیم ببینیم چگونه

سوال: .. یا ارثی می گذارد یا نمی گذارد دیگر. اگر مال ارثی بگذارد و ذمه گذاشته باشد و ندهد... اگر ندهد خب از همراهش بر می دارند. اگر نداشته باشد که خب خیلی خوب می شود اتفاقا

پاسخ: صبر کنید این ها را بحث می کنیم عجله می کنید. حالا این روایت دیگر بحث را هم ببینید البته عمده اش همین دو تا روایت است. روایت های دیگر، از جامع الاحادیث این را چیز کردم. مشابه این باب در وسائل هم هست ولی حالا ملاحظه کنید آن را هم باید....

جلد 23 که تا ابواب الدین و القرض در وسائل هم در همین...جلد 23 باب 20 از ابواب دین و قرض. معمولا دو سه باب پس و پیش است و خیلی تفاوتی در این باب ها ندارد...

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و ال محمد